

پژوهشی درباره

سیستان‌شناسی مورخان ایرانی از فرمانروایی صفویان تا

برآمدن قاجاران

۱۲۰۹ - ۹۰۷ ق / ۱۷۹۵ - ۱۷۰۱ م

(با تأکید بر سنت تاریخ‌نویسی محلی ملوک نیمروز در عصر صفوی)

دکتر منصور صفت گل

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

آغازین روزهای تأسیس تا پایان آن «مسأله شرق» دولت صفوی نقشی مهم در تحولات سیاسی آن داشت. صفویان گرچه توانستند در مرزهای غربی با عثمانیان به‌ویژه از عهدنامه ذهب (۱۰۴۹ ق / ۱۶۳۹ م) به بعد، آرامشی برقرار کنند، در شرق همواره درگیر دشواری‌هایی بودند. مسأله قندهار و همچنین یورش‌های ازبکان از چشمگیرترین این دشواری‌ها بودند و سیستان در هر دو مورد، دارای اهمیت بود. به دلیل اهمیت سیاسی - اقتصادی قندهار^۴ و اهمیت جنگی یورش‌های ازبکان بیشترین آگاهی‌های مورخان این روزگار در پیوند با این مسائل ارائه می‌گردد.^۵

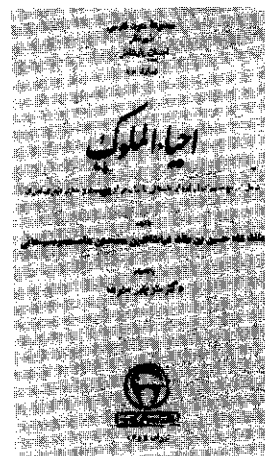
شاید بتوان منابع تاریخی روزگار صفویان و پس از آن را که درباره سیستان آگاهی‌هایی ارائه می‌دادند، به دو بخش تقسیم کرد. بیشترین منابع تاریخ‌نگاری، منابعی هستند که رویدادهای سیستان را از چشم مجلس‌نویسان و وقایع‌نگاران پایتخت‌نشین ارائه کرده‌اند. نمونه‌های ارائه شده، بخشی از گزارش‌های چنین مورخانی است. چنانکه آمد این مورخان در پیوند با مسأله شرق صفویان به سیستان توجه می‌کنند. این روند تا سال‌های پایانی عصر صفوی نیز ادامه پیدا کرد. اما منابع تاریخی سال‌های پایانی عصر صفوی مسأله شرق صفویان را از دیدگاهی دیگر مطرح می‌سازند. گرچه در این سال‌ها مسأله ازبکان تا اندازه‌ای آرام گرفته بود اما دشواری‌های جدیدی ایجاد شد و دولت صفوی با مسائل تازه‌ای رویارو شد. در سالهای ۱۱۰۷ ق / ۱۶۹۵ - ۶ م. تا ۱۱۰۹ - ۱۰ ق / ۱۶۹۸ م. میان مدعیان قدرت در ماوراءالنهر درگیری داخلی بالا گرفته بود و دولت صفوی که از دیرباز پیوندهایی با خان‌های این منطقه به‌ویژه خوارزم داشت. در سال ۱۱۰۶ ق / ۱۶۹۴ - ۵ م. درصدد لشکرکشی به خوارزم نیز برآمد.^۶

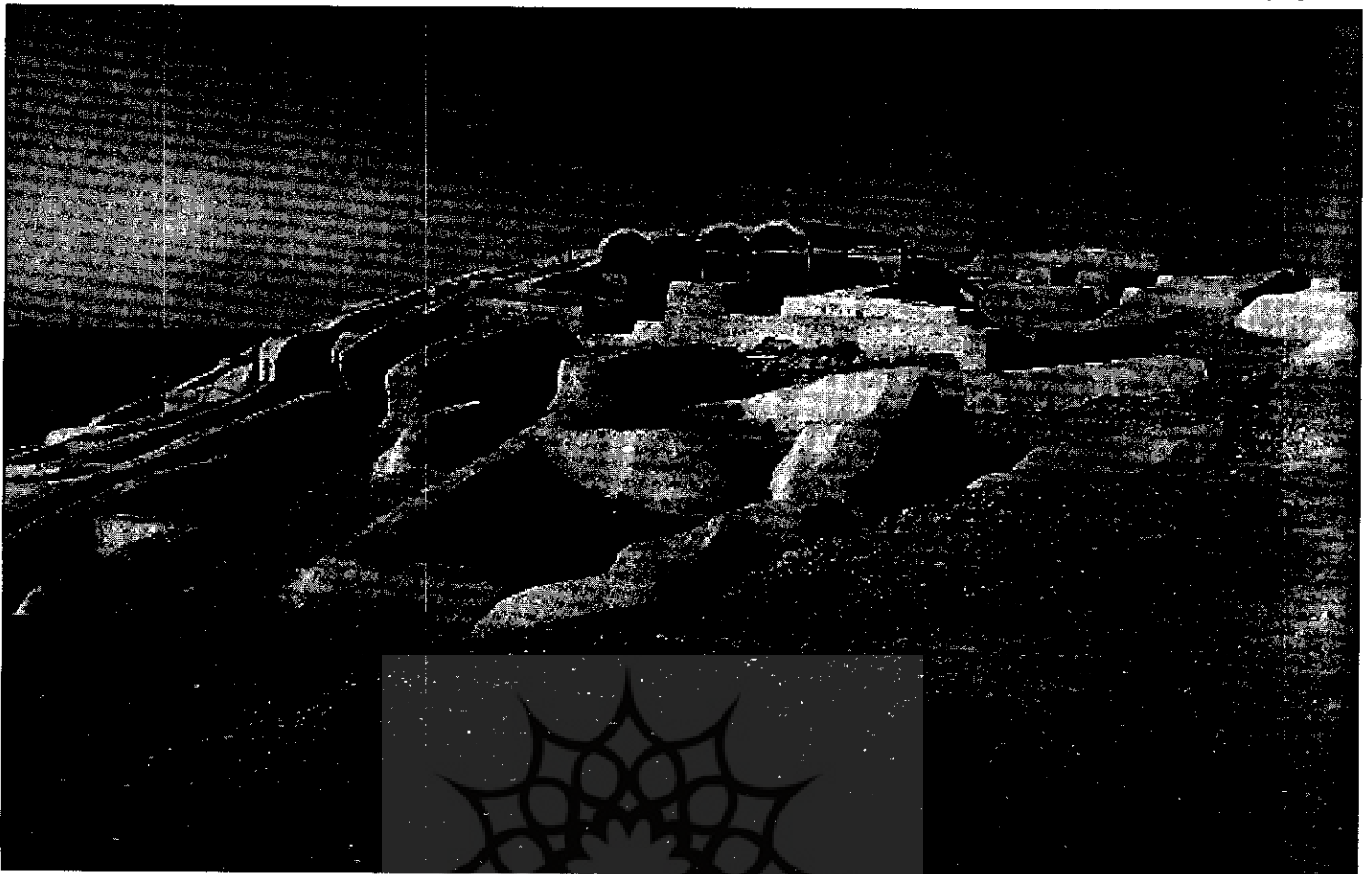
در این سال‌ها سراسر مرز شرقی ایران صفوی دچار آشفتگی شده بود. شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵ ق / ۱۷۲۳ - ۱۶۹۴ م) کوشید با گسیل لشکریان، بلوچان را آرام کند.^۷ از این رو مسأله جدید دولت صفوی در شرق، ناآرامی‌های ایجاد شده توسط بلوچان و پس از آن قندهاریان شد. بنابراین در گزارش مورخان این روزگار، نام سیستان و

تاریخ‌نگاری ایرانی، از روزگار صفویان ویژگی‌هایی یافت که روش و بینش آن را از روزگار پیش از آن متفاوت می‌کرد. با این همه، الگوی بنیادی گزارش‌های تاریخی با شیوه‌های پیش از آن همانندی‌هایی داشت. تاریخ‌نگاری ایرانی از روزگار صفویان تا هنگام اوج فرمانروایی تمرکزگرای آنان، از دیدگاه گزارش رویدادها، تمرکزگرا شد. به دلیل وجود یک فرمانروایی نیرومند، مجلس‌نویسان، وقایع‌نگاران و مورخان بیشتر به گزارش رویدادهای در پیوند با فرمانروا پرداختند و بنابراین گزارش رویدادهای در پیوند با ایالات و ولایات تنها هنگامی مورد توجه قرار می‌گرفتند که به گونه‌ای با سیاست‌های دولت مرکزی پیوند می‌یافتند.

گزارش‌های مربوط به سیستان در تاریخ‌نگاری‌های سده‌های دهم تا پایان دوازدهم هجری / شانزدهم تا هجدهم میلادی نیز از الگوی همگانی بالا پیروی می‌کنند. گزارش مورخان در این سده‌ها، بیشتر هنگامی آشکاری بیشتری می‌یابد که رویدادهای سیاسی شرق ایران دولت صفوی را با دشواری‌هایی رویارو می‌ساخت. گذشته از آن، جایگاه طبیعی و ویژگی‌های اقلیمی آن و از همه مهمتر همسایگی آن با مغولان هند و سرزمین‌های در معرض یورش ازبکان و مسأله راه‌های بازرگانی و کاروانی نیز اهمیت داشتند. سیستان در محدوده قدیم خویش که بنا بر نوشته ملک شاه حسین سیستانی از خاور به کشمیر، از باختر به کرمان و از شمال به اسفزار و از جنوب به سند^۸ می‌رسیده سرزمینی گسترده بوده است.^۹ این محدوده با اندکی نوسان تا روزگار پادشاهی قاجاران نیز بر جا بوده است. در یکی از باارزش‌ترین تاریخ‌نگاری‌های روزگار صفویان قلمرو دولت صفوی در شرق، کرمان و سیستان ذکر شده است.^{۱۰}

با پیش چشم داشتن گستردگی محدوده سیستان در این روزگار و با توجه به همسایگی آن با هندوستان و تا اندازه‌ای ماوراءالنهر، اهمیت جغرافیایی آن به دلیل تکاپوهای سیاسی و جنگی دولت صفوی روشن می‌شود. برای دولت صفوی مرزهای خاوری آن مسأله‌ای اساسی بود و از





در پیوند با این ناآرامی‌ها به میان می‌آید. نصیری، مورخ روزگار فرمانروایی شاه سلطان حسین به هنگام گزارش رویدادهای سالهای ۱۱۰۵ ق/ ۴ - ۱۶۹۳ م و ۱۱۰۶ ق/ ۵ - ۱۶۹۴ م، و تصمیم دولت صفوی برای آرام کردن بلوچان اشاره‌هایی به مناطقی از بلوچستان می‌کند که بنا بر آگاهی‌های کنونی در دیگر گزارش‌های مورخان عهد صفوی اشاره‌ای بدان نشده است. وی نام سرزمین‌ها و طایفه‌های بلوچ و سیستانی مانند نارویی، ریگی، رخشانی و براهویی^{۱۰} و افغانان پیرامون قندهار و طایفه‌های مکرانی و لاشاری و سیستانی را که: «در حوالی سیستان و کرمان نشیمن دارند» می‌آورد و می‌نویسد که بلوچان «از بی‌راهه بیابان لوط و براری و صحاری آن حدود به ولایات مذکوره آمده تاخت و تاراج و نهب و غارت می‌نمودند.»^{۱۱} نصیری در وقایع سال ۱۱۰۶ ق/ ۵ - ۱۶۹۴ م، فصلی دیگر به سرکوبی بلوچان اختصاص داده است و در این بخش به درگیری‌هایی در شمال سیستان در «نه و بدان» که حد شمالی سیستان به شمار می‌رفت، اشاره می‌کند.^{۱۲} اشاره‌های نصیری بیشتر به تهدیدی بود که از سوی بلوچان نسبت به سیستان و کرمان ایجاد می‌شد، او می‌نویسد که بلوچان: «در حوالی ولایت ایشان [حکام بندر و تون و سیستان] صاحب مسکن و او طانند.»^{۱۳} در سال ۱۱۱۰ ق/ ۹ - ۱۶۹۸ م، برادر گرگین خان والی سابق گرجستان که لقب شاهنوازخان یافته بود، والی کرمان شد ولی چون لازم بود در پایتخت بماند برادر او کیوان میرزا برای سامان بخشیدن اوضاع شرق به کرمان و سیستان اعزام شد. او دریافت که اوضاع در اوج دشواری است و حتی پی برد که حاکم سیستان در همراهی با وی در سرکوبی آشوبگران «مماطله»^{۱۴} می‌کند. بنابراین طی نامه‌ای به حاکم سیستان، بدو یادآور شد که: «شایان صوفی‌گری آن اخلاص کیش نمی‌داند که امیرخسرو»^{۱۵} که رعیت و در جوار دیار او در مقام اهلیت است، تکیه بر دیوار تمدد و عصیان و پشت به سپاه کینه‌خواه سیستان کرده... و تعجب خود را از این امر آشکار می‌کند که چرا بدانان اجازه داده‌اند به سیستان یورش آورند و: «قشون و ایلات سیستان به تاخت عیال و بازماندگان او نپرداخته و او را در معرض تنبیه نینداخته‌اند.»^{۱۶}

بنابراین روشن می‌شود که در تاریخ‌نگاری‌های مورخان این روزگار درباره سیستان، رویدادهای این سرزمین با پدیده تازه‌ای به نام مسأله بلوچان پیوند می‌یابد. این اشاره‌ها در منابع تاریخی پس از آن نیز بی‌گرفته می‌شود.

اما تاریخ‌نگاری‌های عصر صفوی درباره سیستان تنها به اشاره‌های گاه کوتاه مورخان درباره صفوی محدود نمی‌شود. سیستان به عنوان بخشی از ایران بزرگ آن روزگار این بخت را داشته که از یک سنت تاریخ‌نویسی محلی برخوردار بوده است. «ملوک نیمروز»^{۱۷} از دیرباز سنت تاریخ‌نگاری ویژه خویش را داشته‌اند و به گمان بسیار قوی اثر مهم تاریخ سیستان از نویسنده‌ای گمناام و افزوده‌های بر آن به توصیه و حمایت ملوک نیمروز نوشته شده است. در آنچه به بررسی کنونی پیوند می‌یابد یک اثر بسیار بالرش از این سنت تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز در دسترس پژوهشگران قرار دارد که نارسایی و نقص آگاهی‌های مورخان درباره عصر صفوی درباره سیستان را نه تنها برطرف می‌کند بلکه خود به تنهایی یک تاریخ‌نگاری محلی مربوط به سیستان است. گرچه به دلیل خاستگاه نویسنده آن که از فعالان سیاست‌های صفویان در مناطقی جز سیستان نیز بوده، آگاهی‌هایی در پیوند با دیگر مناطق نیز در آن آورده شده است. ارزش بنیادی این تاریخ‌نگاری که نویسنده‌اش آن را احیاءالملوک نام نهاده - خود عنوان درخور نگرشی است - ارائه آگاهی‌های بنده درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سیستان در این روزگار است که وقایع مربوط به سیستان را تا سال ۱۰۲۸ ق/ ۱۶۱۹ م، گزارش کرده است.

شاید بتوان گفت که اثر مهم دیگر تاریخ‌نگاری عصر صفویان یعنی قصص‌الخاقانی نوشته ولی قلی شاملو تا اندازه زیادی آگاهی‌های پژوهشگران درباره رویدادهای ملوک سیستان را تا پایان سده یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی تکمیل می‌کند. احیاءالملوک یک تاریخ‌نگاری برجسته درباره سیستان و نمونه‌ای بدیع از سنت تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز به شمار می‌رود. در میان آثار تاریخ‌نگاری روزگار صفویان، احیاءالملوک از این رو

قصص‌الخاقانی

نویسنده

ولی قلی بن اوزلقلی شاه

تاریخ‌نگار

روزگار سیستان، سده یازدهم



پذیرفته و اختلال کلی به قوانین و قواعد ملوک و اکابر آنجا راه یافته و مجدداً نسخه‌ای که مخبر بر حالات ملوک و امرا و اعیان آن مملکت باشد، به قلم عنبرین رقم یکی از اهل ربط درنیامده. به خاطر فاطر داعی دین و دولت، شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمود آل صفار^{۳۲} که یکی از بقیه ملوک عجم است، رسید که به ترتیب و تکتیب این نسخه پرداخته، کتابی ترتیب دهد که دوستان زبان به تحسین گشوده، در ایام حیات یاری و پس از انقضاء ایام زندگانی فرزند دلیند و اقوام سعادت‌مند و بقیه ملوک عجم را یادگاری باشد و این تاریخ را موسوم به احیاءالملوک نمود.^{۳۳}

شیوه گزارش ملک شاه حسین از وقایع سیستان، پیوند مستقیمی با رویدادهای زندگی خود او دارد. وی می‌نویسد که درباره سیستان و «ساکنان ممالک و مسالک نیمروز» سخن بسیار دارد اما تأکید می‌کند که کتاب او گنجایش آوردن همه آن سخنان را ندارد و خود او نیز بسیاری از رویدادها را از خاطر برده است. وی به آشننگی‌های زندگی خود اشاره می‌کند و از مسافرت‌های دور و درازی که او را از سیستان برای مدتی دور نگهداشته بود،^{۳۴} سخن می‌گوید. بنابراین به خواننده یادآوری می‌کند: «بی‌فکر و مشورت به تحریر این نسخه مبادرت نمودن و طمع ربط کلام داشتن از غلبه سودا است. اگر نه مورخان سابق و دانشوران حال که نسخه‌ای قلمی نموده‌اند، مکرراً به نظر حک و اصلاح در آن دیده به اصلاح دوستان رسانیده، به بیاض می‌برند و نام کتاب بر آن می‌گذارند. با این حال که بیان نمودم و به این رتبه که کمی هم زبانان را بر من مجال خرده‌گیری است، قلم برداشته حالات می‌نویسم و کتاب تاریخ احیاءالملوک نام می‌گذارم.»^{۳۵}

اهمیت دارد که عمده‌تاً درباره سیستان است. چنانکه اشاره شد، در دیگر آثار تاریخ‌نگاری این روزگار، چه آثاری که جنبه همگانی‌تر برای این دوره دارند و چه آنهایی که صرفاً به رویدادهای روزگار یک فرمانروای صفوی می‌پردازند، اشاره‌های مربوط به سیستان نارسا و کم است. بنابراین احیاءالملوک که نمایانگر ادامه سنت تاریخ‌نگاری ملوک سیستان به شمار می‌رود، برای سیستان‌شناسی اهمیتی ویژه دارد. این ادعا که ملوک نیمروز همواره سنت تاریخ‌نویسی داشته‌اند از متن احیاءالملوک و نوشته‌های ملک‌شاه حسین تأیید می‌گردد. گذشته از کتاب تاریخ سیستان^{۳۶}، ملک‌شاه حسین سیستانی نویسنده احیاءالملوک از چند کتاب یاد می‌کند که خود تأییدی بر ادعای سنت تاریخ‌نویسی ملوک سیستان است. او می‌نویسد: «سیستان شهری است از بناهای قدیم... و حالات و وقایع سلاطین و ملوک آنجا را ابوعبدالله که از ثقات راویان حدیث است به زبان عربی به قلم آورده و در زمان دولت شاه قطب‌الدین بن شاه علی^{۳۸}، ابومحمد نامی نسخه عربی را فارسی نموده و امیر فاضل امیرمحمد امیر مبارز که جد مادری راقم این نسخه است^{۳۹} تاریخی به شرح و بسط تا زمان ملک نظام‌الدین یحیی تألیف نموده و در ایام صبی در دبستان چند جزو از آن نسخه به نظر این حقیر درآمده و الحال آن نسخه در میان نیست.»^{۴۰}

گویا نیاز به نگارش تاریخ ملوک سیستان، ملک‌شاه حسین را برآن داشته تا نوشتن کتاب خویش را آغاز کند. گرچه گویا برای این کار مأموریت نیز یافته است.^{۴۱}

«در این اوان بنا بر مرور دهور و تناقص امور و انحراف طبع اشراف، از غایت بخل و کمال اسراف مزاج آن مملکت از مسلک امتزاج انحراف

سیستان برای مهاجران عصر صفوی به هندوستان نیز اهمیت داشته است. راه معمول این مهاجران از شمال از هرات آغاز می‌شد اما راه دیگری نیز وجود داشت که از راه دشت کویر و از خبیص به ده سلم و از آنجا به نهبندان و از آنجا به سیستان می‌رسید

یکی دیگر از آثار بسیار درخور نگرش دسته دوم که به تاریخ‌های مبتنی بر سنت تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز نزدیک است، قصص الخاقانی نام دارد... که چون مؤلف آن، ولی قلی شاملو مدت‌ها در دستگاه دیوانی ملوک نیمروز منصب «استیفاء» داشته است گزارش او از رویدادهای مربوط به ملوک سیستان بسیار گسترده و همراه با جزئیات درخور نگرشی است

تاریخ جهانگشای نادری

میرزا مهدی خان استرآبادی

اعزام می‌شدند. این حاکمان عبارت بودند از: احمد سلطان^{۳۱}، محمد سلطان الاش اغلی^{۳۲}، صافی خلیفه روملو^{۳۳}، سلطان حسین میرزا^{۳۴}، بدیع‌الزمان میرزا^{۳۵}. بدیع‌الزمان میرزا برای بیست و پنج سال حاکم سیستان بود و گویا در عهد او سیستان آرامشی به خود دید^{۳۶}. بنابر گزارش اعیان‌الملوک، ملوک سیستان پس از «تسلط قزلباش در سیستان»^{۳۷} دخالتی در امور سیاسی نداشتند و به اموری چون اداره املاک و کارهای فرهنگی می‌پرداختند.^{۳۸} پس از مرگ شاه تهماسب (۹۸۵ ق/ ۱۵۷۷ م) سیستانیان بر آن شدند تا: «یکی از ملوک سیستان مرتکب حکومت شود.»^{۳۹} در عهد شاه اسماعیل دوم (۹۸۵ - ۹۸۴ ق/ ۱۵۷۷ - ۱۵۷۶ م) مرشد قلی سلطان استاجلو نامزد حکومت سیستان شد.^{۴۰} و پس از شاه اسماعیل در زمان محمد خدابنده «دارایی سیستان و قندهار به اولاد کرام» سلطان حسین میرزا که قبلاً حاکم سیستان بود، داده شد.^{۴۱}

گزارش ملک شاه حسین از اوضاع سیستان در عصر شاه عباس یکم صفوی (۱۰۲۸ - ۹۹۶ ق/ ۹ - ۱۶۲۸ - ۱۵۸۸ م) به‌ویژه درخور اهمیت بسیار است. ملک‌شاه حسین بیشتر رویدادهایی را که در این عصر گزارش می‌کند، به چشم خویش دیده است و مخصوصاً گزارش او درباره حکومت رستم میرزا صفوی^{۴۲} و پس از او، استقلال نسبی ملوک سیستان در عهد ملک جلال‌الدین کیانی شایان توجه است. چنانکه در آغاز این بررسی اشاره شد، یکی از کانون‌های توجه مورخان عصر صفوی به سیستان در این روزگار، مساله یورش ازبکان بود. این امر در گزارش ملک‌شاه حسین ویژگی درخور نگرشی می‌یابد. ازبکان در عهد ملک جلال‌الدین تا حدود سیستان پیش آمدند، بنابر این پایتخت ملوک سیستان به سه کوهه منتقل شد.^{۴۳} به نوشته ملک شاه حسین: «چون اکثر بلاد خراسان به تصرف اوزبکیه درآمد... تدبیر همه بر آن قرار گرفت که در میان دریا، کوه بلندی است موسوم به سه کوهه، آنجا نشیمن‌گاه جهت ملک بسازند و چند نفر از اهل خدمت و سپاهی نزد ملک به سر می‌کرده باشند. ملک معظم آنجا رفتند.»^{۴۴} پس از چندی آنان حتی مجبور به مهاجرت به قندهار شدند اما در سال‌های ۷ - ۱۰۰۶ ق. دوباره به سیستان بازگشتند.^{۴۵}

آخرین بخش اعیان‌الملوک، دربرگیرنده زندگی‌نامه ملک‌شاه حسین سیستانی است. در واقع این بخش هم از دیدگاه تاریخ ایران و هم از لحاظ روش‌شناسی تاریخی اهمیت دارد. شمار زندگی‌نامه‌های بر جا مانده از عصر صفوی چندان نیست، آنهم زندگی‌نامه‌هایی که خود زیست‌نامه‌نگاری باشند، اثر ملک‌شاه حسین یکی از این شمار است. زندگی‌نامه ملک‌شاه حسین رویدادهای زندگی او تا ۱۰۲۸ ق/ ۱۶۱۹ م. را دربر می‌گیرد. او طی آن به شرح سفرها و رویدادهایی که بر خانواده او، سیستان و ملوک آن روی داده می‌پردازد و نکته‌های جالبی از زندگی اجتماعی سیستان را طی آن بازگو می‌کند. ملک شاه حسین بار دیگر در آخرین بخش کتاب خویش دوباره یادی از تاریخ‌نگاری می‌کند و گوشه‌ای از دیدگاه همگانی درباره تاریخ را بیان می‌دارد:

«اگر چه در این بازار که متاع هنر از بی‌رواجی به نقاب اختفاء چهره پوشیده، تحزیرات حکمت علمی و عملی را نمی‌خوانند تا به

ملک شاه حسین در گزارش خود، آگاهانه تنها به مسائل سیستان و ملوک آنجا می‌پردازد و تأکید می‌کند که از آوردن گزارش‌های کوچک پرهیز دارد. «چون قاعده و رسم روزنامه نویسان و مورخان این است که امور کلیه را به رقم می‌آورده باشند و راقم حروف، قلم را آشنای اخبار سیستان ساخته بود، به ترتیب این نسخه پرداخته.»^{۴۶} ملک شاه حسین کتاب خویش را در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه تنظیم کرده است. که از آنها بخشی از فصل دوم و فصل سوم و به‌ویژه خاتمه کتاب که خود زیست‌نامه او است، از دیدگاه سیستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری ایرانی اهمیت دارند. او در مقدمه آگاهی‌هایی درباره ملوک سیستان به دست می‌دهد. شیوه او در گزارش ملوک سیستان بدین گونه است که از ملک جلال‌الدین محمود خان^{۴۷} که در روزگار او والی سیستان بوده، آغاز می‌کند. ملک جلال‌الدین در سال ۱۰۰۸ ق/ ۱۶۰۰ م. حاکم سیستان شد.^{۴۸} وی بر این نکته تأکید دارد که ملوک سیستان از نسل عمرولیث صفاری هستند.^{۴۹} این ادعا در دیگر منابع عصر صفوی و از سوی مورخان صفوی نیز بیان شده است.^{۵۰} ملک شاه حسین بیشتر آگاهی‌های خویش درباره سیستان کهن را از تاریخ سیستان گرفته است. اما گزارش‌های هم‌زمان او از دیدگاه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و سیستان بسیار پرارزش است. او گذشته از رویدادهای سیاسی مربوط به ملوک سیستان، به رویدادهای طبیعی مانند سیل و قحطی^{۵۱} و ویرانی‌های ناشی از ریگ‌روان^{۵۲} نیز اشاره می‌کند.

ملک شاه حسین فرمانروایی ملوک سیستان را نمونه‌ای از فرمانروایی «شاهان عجم»^{۵۳} می‌داند و از نوشته او برمی‌آید که آنان در امور سیاسی تا اندازه زیادی استقلال داشته‌اند. بنابر نوشته او هنگامی که شاه اسماعیل هرات را گرفت، ملک سلطان محمود سیستانی به دیدار شاه آمد و او «از هرات تا سیستان را»^{۵۴} به ملک محمود ارزانی داشت. از این روزگار به بعد سیستان وارد دوران تازه‌ای از حیات سیاسی خود شد زیرا شاه صفوی گروهی از قزلباشان را همراه ملک کرد که در سیستان «به امر وکالت استقرار یافتند» این امر ده سال به درازا کشید و «میران سیستان که قدیمی این سلسله رفیعه بودند... در مهام و سرانجام کارها دخل نداشتند.»^{۵۵} دخالت قزلباش در امور سیستان سبب ناخشنودی میران سیستان شد و آنان تهدید کردند که به هندوستان مهاجرت خواهند کرد.^{۵۶} ملک محمود به ناچار میران سیستان را در امور به کار گمارد.

به گزارش اعیان‌الملوک، مرگ ملک سلطان محمود، ملوک نیمروز را دچار آشفتگی کرد.^{۵۷} ملک که در نتیجه دخالت قزلباشان به‌ویژه در فرمانروایی شاه تهماسب صفوی (۹۸۴ - ۹۳۰ ق/ ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م) چندان استقلالی نداشت خود به هند مهاجرت کرد و پس از چندی به خراسان بازگشت.^{۵۸} سرانجام ملک محمود در قزوین درگذشت و جسد او را به سیستان منتقل و در کوه خواجه دفن کردند.^{۵۹} از آن پس: «حکومت سیستان به قزلباش قرار گرفت.»^{۶۰}

گزارش ملک شاه حسین از این پس، گزارش رویدادهای سیستان در پیام حکمرانی کسانی است که از سوی دولت صفوی به سیستان

تاریخ‌نگاری ایرانی
مربوط به
سنت تاریخ‌نگاری
ملوک نیمروز می‌توان
از یک اثر دیگر
ملک شاه حسین یاد کرد.

این اثر که

«تذکره خیرالبیان»

نام دارد، گرچه از بنیاد،

تذکره شاعران است اما

در بخش‌هایی

در بردارنده خاطرات و

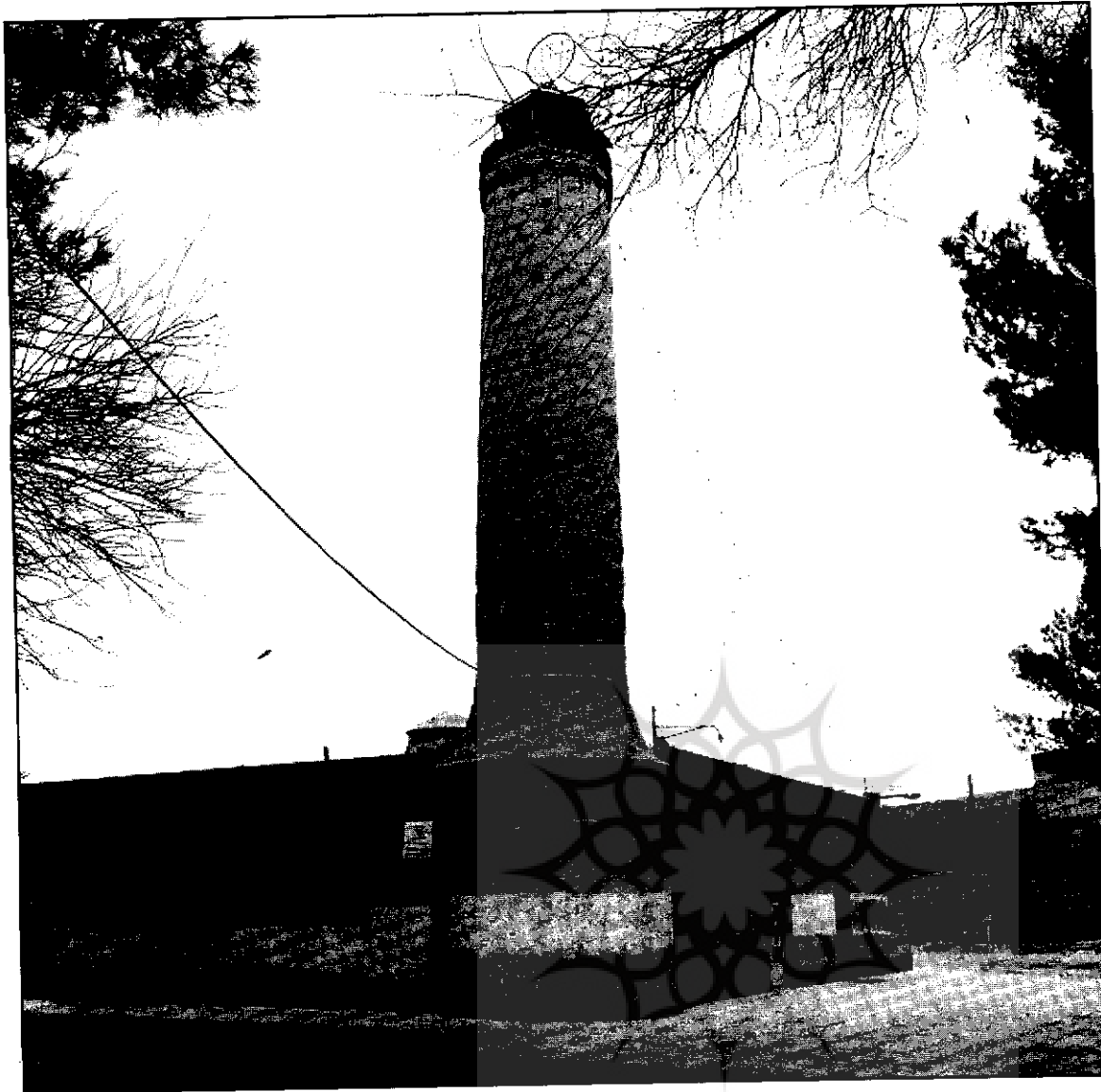
زندگی‌نامه ملک

شاه حسین و تحولات

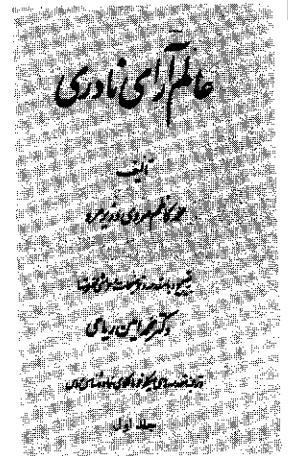
مربوط به

تاریخ سیستان نیز

هست



ارزش بنیادی
کتاب احیاء الملوک
ارائه آگاهی‌های بسنده
در باره اوضاع سیاسی،
اجتماعی، اقتصادی
سیستان در این روزگار
است که وقایع مربوط به
سیستان را تا سال ۱۰۲۸
هـ. ق/ ۱۶۱۹ م.
گزارش کرده است



در روزگار ملک، قلعه راشکک چنین اهمیتی داشته است: «و در آن اوان در راشکک که از کثرت مردم مصر جامع بود، هر فرقه در منزل و مقامی مجمعی جمع داشتند و هنگامه سخن سنجی گرم بود.

ملک جلال‌الدین و ملک محمد کیانی با هم مربوط بودند و قاسمی ندیم مجلس بود. و هر کس از مترددان هند به عراق و از عراق که به هند می‌رفت به راشکک که رشک اکثر بلاد و امصار بود می‌رسیدند و به شرف خدمت ملک الملوک مشرف می‌شدند.»^{۶۱}

از دسته دوم آثار تاریخ‌نگاری ایرانی مربوط به سنت تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز می‌توان از یک اثر دیگر ملک شاه حسین یاد کرد. این اثر که تذکره خیرالبیان نام دارد، گرچه از بنیاد، تذکره شاعران است اما در بخش‌هایی در بردارنده خاطرات و زندگی‌نامه ملک شاه حسین و تحولات مربوط به تاریخ سیستان نیز هست. اطلاعات احیاء الملوک و تذکره خیرالبیان برای سیستان‌شناسی مکمل همدیگر هستند.^{۶۲} یکی دیگر از آثار بسیار درخور نگرش دسته دوم که به تاریخ‌های مبتنی بر سنت تاریخ‌نگاری ملوک نیمروز نزدیک است، قصص الخاقانی نام دارد. در واقع قصص الخاقانی نوعی تاریخ همگانی صفویان تا روزگار پادشاهی شاه عباس دوم صفوی است. اما به دلیل اینکه ولی‌قلی شاملو مدت‌ها در دستگاه دیوانی ملوک نیمروز منصب «استیفاء» داشته است^{۶۳} گزارش او از رویدادهای مربوط به ملوک سیستان بسیار گسترده و همراه با جزئیات درخور نگرشی است. به ویژه به دلیل عمده شدن مسأله قندهار در این عصر، آگاهی‌های

وقایع و حوادث تاریخ چه رسد. خصوصاً تاریخ حال سیستان و سیستانیان را که خواهد خواند؟ دوستان را کی فرصت به مطالعه این حالات است؟»^{۶۴}

ملک شاه حسین بار دیگر یادآوری می‌کند که قصد ندارد «امور غیر واقع» بنویسد و «از صدق امور یک کلمه تجاوز» کند. آخرین بخش احیاء الملوک با یادآوری اینکه رستم میرزا سرانجام به «قصد قلع و قمع ملوک به سیستان آمد»^{۶۵} (۱۰۱۷ ق/ ۱۶۰۸ م) و اشاره‌هایی به حضور سیستانیان در تکاپوهای جنگی بر ضد ازبکان پایان می‌پذیرد. از دیدگاه تاریخ‌نویسی ایرانی در عصر صفوی آگاهی‌هایی که به اندکی از آنها اشاره شد، هم برای نگارش تاریخ سیستان و هم برای نگارش تاریخی برای ایران اهمیت زیادی دارند. احیاء الملوک هم برای تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران و هم سیستان اهمیت دارد. گذشته از آن، شناسایی مکان‌های جغرافیایی و شهرهای معروف سیستان نیز از راه آن ممکن می‌شود. نکته مهمی که از توصیف احیاء الملوک از زندگی سیستانیان در این دوران استنباط می‌گردد، همگانی بودن زندگی قلعه‌نشینی در سیستان است. گذشته از آن، وی در جاهای مختلف به قلمرو سیستان و نواحی اطراف آن و نیز دامنه اقتدار ملوک سیستان اشاره می‌کند و اشاره‌های او به اوضاع بلوچستان نیز کم‌نظیر است. زیرا خود او چندی برای یک مأموریت در بلوچستان به سر برده بود.^{۶۶} از سوی دیگر سیستان برای مهاجران عصر صفوی به هندوستان نیز اهمیت داشته است. راه معمول این مهاجران از شمال از هرات آغاز می‌شد اما راه دیگری نیز وجود داشت که از راه دشت کویر و از خبیص به ده سلم و از آنجا به نهبندان و از آنجا به سیستان می‌رسید.

آخرین بخش احیاء الملوک، دربرگیرنده زندگی نامه ملک شاه حسین سیستانی است. در واقع این بخش هم از دیدگاه تاریخ ایران و هم از لحاظ روش شناسی تاریخی اهمیت دارد. شمار زندگی نامه‌های به جا مانده از عصر صفوی چندان نیست، آنهم زندگی نامه‌هایی که خود زیست نامه نگاری باشند، اثر ملک شاه حسین یکی از این شمار است

بازرسی در پیوند سیستان با مسأله قندهار در آن ذکر می‌شود.^{۶۳} به نظر می‌آید می‌توان گفت که ولی قلی شاملو احتمالاً بدون اینکه قصد قبلی داشته باشد، تاریخ نگاری ملوک نیمروز را ادامه داده است و با این کار آگاهی‌های پرارزشی دربارهٔ سیستان، به ویژه در سال‌های پس از آخرین سالی که گزارش‌های احیاء الملوک پایان می‌پذیرد، ارائه می‌کند. این سنت تاریخ نگاری دیگر پس از شاملو ادامه نیافت و سیستان سدهٔ دوازدهم قمری/ هجدهم میلادی شاهد مورخی مبتنی بر این سنت نبود. یا اینکه آگاهی‌های ما درباره نسخه یا نسخه‌هایی در این باره که ممکن است وجود داشته باشند، بسنده نیست.

در گزارش‌های سال‌های پایانی فرمانروایی صفویان تا برافتادن دولت صفوی و اندکی پس از آن، سیستان با مسأله بلوچستان و همچنین یورش افغانان پیوند می‌یابد. دستور شهریاران و تحفه العالم در بردارنده گزارش‌هایی از این روزگارند. اما تحفه العالم چیزی درباره مرز شرقی ایران نمی‌گوید. پس از برافتادن دولت صفوی در دو متن که مربوط به دستورالعمل و راهنمای دیوانسالاری ایرانی است، اشاره‌هایی به حاکم و مداخل او در سیستان شده است.^{۶۴}

سیستان شناسی تاریخ نگاری‌های پس از برافتادن صفویان

تاریخ نگاران پس از برافتادن صفویان از سیستان در پیوند با رویدادها و تحولات سیاسی جدید این عصر یاد کرده‌اند. در سدهٔ دوازدهم هجری قمری/ هیجدهم میلادی دشواری‌هایی نظیر مسأله قندهار یا یورش ازبکان، کانون توجه مورخان نبود. اما مسائل جدیدی چهره نمودند. این مسائل جدید عبارت بودند از پیگرد افغانان از سوی نادرشاه افشار، برآمدن و برافتادن ملک محمود سیستانی که مدعی ادامه حاکمیت ملوک بود، شورش سیستان در سال‌های پایانی عصر نادری و در سال‌های پس از آن پیوند جانشینان نادر با افغانان و نیز پیوند دو دولت افشاریان و زندیان که سیمای پایانی ذکر سیستان در تاریخ نگاری‌های این دوره را تصویر می‌کند.

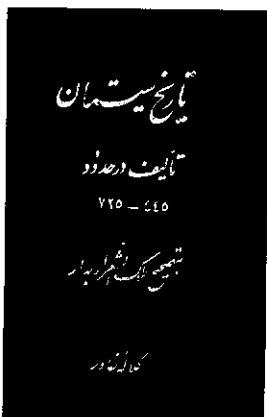
یکی از برجسته‌ترین آثار تاریخ نگاری روزگار افشاریان، تاریخ جهانگشای نادری نوشته میرزا مهدی خان استرآبادی است. در این کتاب در چند مورد از سیستان یاد شده است. این موارد عبارتند از یورش افغانان به صافهان از راه سیستان^{۶۵}، فرار اشرف افغان و تصمیم او به گذشتن از سیستان^{۶۶} و از همه مهمتر برآمدن ملک محمود سیستانی^{۶۷} و ستیزه‌های او با نادرشاه افشار (۱۱۶۰ - ۱۱۴۸ ق/ ۱۷۴۷ - ۱۷۳۵ م). استرآبادی به دنبال قتل ملک به سال ۱۱۳۹ ق/ ۱۷۲۶ م. تأکید می‌کند که «تقبای سیستان» شورش کردند.^{۶۸} مسأله مهمتری که سیستان را در کانون توجه استرآبادی قرار داده، لشکرکشی نادرشاه به هندوستان است.^{۶۹} از سوی دیگر به دلیل درگیری دائمی نادرشاه به جنگ، سیستانیان نیز در لشکرکشی‌های او مشارکت داشتند.^{۷۰}

دیگر اثر تاریخ نگاری برجسته این دوران عالم آرای نادری^{۷۱} نوشته محمدکاظم مروی است. مروی که از کارگزاران مالی دوران نادری بود و مدتی در تکاپوهای جنگی او نیز با همین منصب شرکت داشت در اثر خویش که در سه جلد نشر یافته، توجهی ویژه به مسائل شرقی ایران این روزگار دارد و چونان استرآبادی گزارش‌هایی درباره موضوعات

یاد شده ارائه می‌دهد. با این تفاوت که گزارش‌های او در پاره‌ای جاها کامل‌تر از گزارش‌های استرآبادی است و در پاره‌ای موارد به اوضاع بلوچستان و تحولات آن نیز بیشتر از جهانگشای نادری اشاره می‌کند.^{۷۲} همچنین او نیز همانند استرآبادی، تکاپوهای جنگی را مورد توجه قرار می‌دهد و از حضور خوانین سیستانی و پیادگان آنها در سپاه نادر سخن می‌گوید.^{۷۳} و همو می‌نویسد که لطفعلی خان سیستانی از امیران سپاه نادر بود که مدتی حاکم سیستان شد.^{۷۴} او به روشنی از شورش سیستان در سال‌های پایانی فرمانروایی نادرشاه سخن می‌گوید.^{۷۵} یکی از گزارش‌های درخور نگرش مروی که در دیگر منابع تاریخ نگاری عصر نادری و حتی پس از آن اشاره‌ای بدان نمی‌شود، رویداد فرار زرتشتیان در سال ۱۱۶۰ ق به سیستان و برخورد دولت نادرشاه با آنان است.^{۷۶} برآمدن و برافتادن ملک محمود سیستانی در گزارش مروی گسترده‌تر از جهانگشای استرآبادی مطرح می‌گردد. مروی در تاریخ نگاری خویش از ستیزه ملک محمود سیستانی و نادر افشار به گونه نمودی از توانایی او در کنار زدن و سرکوبی همپاوردانش بهره می‌برد. او می‌نویسد که در پی چیرگی ملک محمود بر مشهد در سال ۱۱۳۴ ق/ ۱۷۲۲ م. رهبرانی از خراسانیان نیز بدو پیوستند.^{۷۷} مروی بر آن است تا به تکاپوهای نادر در برخورد با ملک محمود مشروعیت سیاسی بخشد و زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کند که این تکاپوها در جهت استواری نظم در ایران پر از آشوب پس از برافتادن صفویان دیده شوند. به نوشته او پس از آنکه ملک محمود سیستانی در سال ۱۱۳۲ ق/ ۵ - ۱۷۲۴ م. خویشان را فرمانروای ایران خواند: «سکه و خطبه فرمانروایی را به نام خود نمود ارقام به اطراف ولایات خراسان قلمی نمود که چون همیشه پادشاهان کبکان در ممالک ایران صاحب اختیار و فرمانروا بوده‌اند و نواب همایون ما از آن دودمان می‌باشند...»^{۷۸} بنابراین «به توفیق ایزد منان بر سریر خلافت و کامکاری برآمده از شفقت الهی و امداد بواطن ائمه اثنی عشری بر جمیع ممالک ایران تسلط یافته...»^{۷۹} اما سرانجام نادر افشار بر ملک محمود چیره شد. گزارش مروی در این باره نشانگر آن است که می‌خواهد تأکید نماید که نادر به «تأیید الهی» دشمنی چونان ملک محمود سیستانی را بر انداخته است. شکست ملک محمود نمایانگر برافتادن مردی بود که خویش را زیر سایه امامان و برخوردار از ویژگی از تبار کیانیان بودن برمی‌شمرد. صفویان تنها خود را دارای این ویژگی برمی‌شمردند.^{۸۰}

ویژگی تاریخ نگاری مروی درباره سیستان، گزارش نسبتاً مفصل او درباره رویداد اخیر است. اما او در جاهایی حتی به وضع اجتماعی سیستان نیز اشاره می‌کند. اشاره او به شورش علی قلی خان، برادرزاده نادر در سیستان و وضع اجتماعی این سرزمین^{۸۱} و یا از اشاره او به آوردن «عوامل» برای تدارکات لشکرکشی از سیستان به قندهار^{۸۲} می‌توان به گسترده‌گی باروری منطقه سیستان در این دوران پی برد. اشاره مشخص او به ادعای ملک محمود سیستانی در زمینه فرمانروایی نیز نشانگر آن است که در این روزگار خاطره فرمانروایی ملوک نیمروز همچنان زنده بوده است.

به نظر می‌آید در رویدادهای پس از مرگ نادرشاه افشار ۱۱۶ ق/



یکی از کانون‌های توجه مورخان عصر صفوی به سیستان در این روزگار، مسأله یورش ازبکان بود. این امر در گزارش ملک شاه حسین، ویژگی درخور نگرشی می‌یابد



دادن محمد حسین خان سیستانی به لطفعلی خان، آخرین فرمانروای زندیه است.^{۸۰} که گرچه به سرزمین سیستان پیوندی نمی‌یابد اما خبری درخور نگرش به شمار می‌رود.

بنابراین می‌توان گفت که تاریخ‌نگاری‌های ایرانی نیمه دوم سده دوازدهم هجری قمری/ هجدهم میلادی اهمیت چندانی در سیستان‌شناسی ندارند. گرچه در همین هنگام در فرمانروایی تازه بنیاد نهاده شده افغانان گونه‌ای تکاپوی تازه برای تاریخ‌نگاری آغاز شده بود که اینک از گنجایش این بررسی بیرون قرار می‌گیرند و سیستان‌شناسی در عهد قاجاران به دلایل گوناگون به گونه‌ای چشمگیر و گسترده چهره‌ای دیگر به خویش گرفت.

پی‌نوشت‌ها:

۱- ملک شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی: احیاءالملوک، به کوشش منوچهر ستوده، چاپ یکم، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۸.

۲- نگاه کنید به: گمنام: راه‌های سیستان به کرمان و قندهار و هرات ...، نسخه خطی شماره ۱۴۷۱. موجود در گنجینه نسخه‌های خطی مدرسه عالی سپهسالار. مشخصات این رساله خطی در این کتاب آمده است: احمد منزوی: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد ششم، نشریه شماره ۵۴ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۵۲. منزوی به اشتباه این رساله را در ضمن رساله کتابخانه ملک به شماره ۵۷۸۷ نیز یاد می‌کند. حال آنکه رساله کتابخانه ملک غیر از نسخه مدرسه عالی سپهسالار است. رساله کتابخانه ملک همان است که دکتر منصوره اتحادیه آن را با این مشخصات نشر داده است: فیروز میرزا فرمانفرما: سفرنامه کرمان و بلوچستان، به

۱۷۴۷ م. و تشکیل دست کم دو دولت در ایران در نیمه دوم سده دوازدهم هجری/ هیجدهم میلادی. تاریخ‌نگاری‌های ایرانی در این دوره درباره سیستان وضعی متفاوت با دوران پیش از آن دارند. مورخان روزگار فرمانروایی زندیان، بیشتر به رویدادهای ایران غربی و مرکزی پرداخته‌اند و گرچه بنا به زمینه سخن در جاهایی به خراسان اشاره می‌کنند اما نگاهی فراگیر به همه شرق ایران ندارند.^{۸۱} در گلشن مراد که یکی از تاریخ‌نگاری‌های برجسته عصر زندیان به شمار است، جز چند اشاره کوتاه به سیستان سخن دیگری به میان نمی‌آید.^{۸۲} غفاری اشاره می‌کند که محمدحسین خان سیستانی در این روزگار بر بم و نرماشیر فرمان می‌راند و محمدصادق خان زند درصدد بود با کمک او یزد را گرفته و سپس لشکری گردآورده و به کریم‌خان یورش برد.^{۸۳}

مجمع‌التواریخ که تاریخ‌نگاری مربوط به آغازین سال‌های سده سیزدهم هجری قمری/ نوزدهم میلادی است، از سیستان بیشتر در پیوند با رویداد بر افتادن صفویان سخن به میان می‌آورد.^{۸۴} این اشاره‌ها بیشتر برگرفته از آثار پیشین هستند و هیچ خبر جدیدی درباره اوضاع سیستان در این روزگار ندارند. در مجمل‌التواریخ که اثری مفصل در تاریخ زندیان است به شورش سیستان در عصر نادرشاه افشار اشاره شده است.^{۸۵} همو اشاره‌ای نیز به محمدحسین خان سیستانی دارد.^{۸۶} از میان نویسندگان و مورخان روزگار فرمانروایی زندیان، نویسنده تاریخ گیتی‌گشا توجه بیشتری به شرق و سیستان دارد. نخستین اشاره او مربوط به شورش سیستان در سال‌های پایانی زندگانی نادرشاه است. او از «زابلستان»، «زابل» و «سیستان» جداگانه نام می‌برد.^{۸۷} تنها خبر مهمی که نامی از روزگار زندیان در پیوند با سیستان می‌آورد، پناه

احیاءالملوک
یک تاریخ‌نگاری
برجسته درباره سیستان
و نمونه‌ای بدیع از
سنت تاریخ‌نگاری
ملوک نیمروز
به شمار می‌رود

مسائل جدیدی که پس از برافتادن صفویان در تاریخ سیستان چهره نمود عبارت بودند از: پیگرد افغانان از سوی نادرشاه افشار، برآمدن و برافتادن ملک محمود سیستانی که مدعی ادامه حاکمیت ملوک بود، شورش سیستان در سال‌های پایانی عصر نادری و در سال‌های پس از آن پیوند جانشینان نادر با افغانان و نیز پیوند دو دولت افشاریان و زندیان که سیمای پایانی ذکر سیستان در تاریخ نگاری‌های این دوره را تصویر می‌کند

V. F. BUCHNER, 'SISTAN' encyclopaedia of
Islam, ۱۹۱۳-۱۹۳۸, E.J. BRILL, liyden
HOLLAND, VOL. V, P. ۴۵۶.

و ترجمه آن با این مشخصات: و. اف. بوخنر: سیستان در دائرةالمعارف
اسلام، ترجمه منصور صفت گل، کتاب نخل، سال دوم، شماره اول، بهار ۷۴،
ص ۱۰ و پس از آن.

۱۷. گمنام: تاریخ سیستان، تألیف در حدود ۷۲۵ - ۴۴۵ ق، به کوشش
ملک‌الشعرا (بهار)، چاپ دوم، کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۶. این متن به نازگی
به گونه‌ای ویرایش شده و نشر یافته است که بیشتر به کار مبتدیان و
کم‌حوصلگان اهل تاریخ می‌آید، مشخصات این ویرایش چنین است: تاریخ
سیستان، نوشته به نیمه‌ی قرن پنجم هجری. ویرایش جعفر مدرس صادقی،
چاپ یکم: نشر مرکز، تهران ۱۳۷۳، متأسفانه ویرایشگر بخش مربوط به
رویدادهای پس از سده پنجم قمری را از کتاب حذف کرده است و به شیوه‌ای
دلخواهانه متن را آشفته کرده است.

۱۸. شاید ملک قطب‌الدین کیانی.

۱۹. ملک شاه حسین سیستانی نویسنده احیاءالملوک.

۲۰. احیاءالملوک، ص ۲.

۲۱. همان کتاب، ص ۴۳۹، ۴۴۲.

۲۲. جالب است که ملک شاه حسین ادعای همیشگی ملوک سیستان
که خود را از نسل صفاریان می‌دانستند، بیان می‌کند.

۲۳. احیاءالملوک، ص ۲.

۲۴. همان، ص ۴۳۶.

۲۵. همان، ص ۷ - ۴۳۶.

۲۶. همان، ص ۴۳۸.

۲۷. ملک جلال‌الدین فرزند ملک محمود در عصر شاه عباس صفوی
حاکم سیستان بود. نگاه کنید به: از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۱۶۵. وی
پس از رستم میرزا حاکم سیستان شد. همچنین نگاه کنید به: عالم آرای
عباسی، جلدیکم، ص ۵۷۶. نیز نگاه کنید به: ملاجلال منجم، تاریخ عباسی
یا روزنامه ملاجلال منجم، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، چاپ یکم، انتشارات
وحید، تهران ۱۳۶۶، ص ۳۲۸.

۲۸. تاریخ عباسی، پیشین ص ۱۸۴.

۲۹. احیاءالملوک، پیشین ص ۲۰.

۳۰. برای نمونه نگاه کنید به: قاضی احمد غفاری قزوینی: تاریخ جهان
آرا، کتاب فروشی حافظ، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۸، غفاری در اثر سالنامه نگاری
خود از صفاریان سیستان به نام «بنی لیت که ایشان را صفاریه نیز خوانند» یاد
می‌کند (ص ۹۵). وی ملوک صفاری را از یعقوب تا ملک سلطان محمود
برمی‌شمارد، وی آخرین بازمانده صفاریان را همین شخص می‌داند و ظاهراً
همان رشته ملوک صفاری (کیانی) را مطرح می‌کند. وی می‌نویسد: «در این
قرن آن مملکت متعلق به دیوان اعلی گردید و ملک سلطان محمود آخرین
ایشان به درگاه گیتی پناه آمده و در شهر احدی و خمسین و تسعمايه ۹۵۱
وفات یافت و آن طبقه بدو منقرض شدند.» ص ۹۸. گرچه با توجه به احیای
قدرت ملوک سیستان به‌ویژه در بخشی از سلطنت شاه عباس یکم این ادعا
درست نمی‌نماید.

۳۱. احیاءالملوک، ص ۱۱۷ - ۳۲۵.

۳۲. همان، ص ۱۲۳.

۳۳. همان، ص ۱۵۴.

۳۴. همان، ص ۱۴۳.

۳۵. همان، ص ۱۴۷.

۳۶. همان، ص ۱۴۸.

۳۷. همان، ص ۹ و ۱۴۸.

کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، چاپ دوم، انتشارات بایک، تهران، ۱۳۶۰،
رساله کتابخانه مدرسه سپهسالار به کوشش نویسنده این بررسی با مشخصات
زیر تصحیح و چاپ شده است: «راه‌های سیستان، رهنامه‌ای ناشناخته از
روزگار فرمانروایی قاجاران»، به کوشش منصور صفت گل، در: میراث اسلامی
ایران دفتر هفتم به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه حضرت آیت‌الله‌العظمی
نجفی مرعشی (ره)، قم، ۱۳۷۷، صفحه ۸۱۱، ۷۶۹.

۳. ترکمان، اسکندریک: عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، چاپ
یکم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰، مجلد دوم، ص ۹۵۸.

آنجا که می‌نویسد: «حدود اقصی ولایت کرمان و سیستان و هرموز که
قلمرو همایون اعلی است.»

۴. درباره یک گزارش خواندنی در این باره نگاه کنید به: ولی‌قلی شاملو:
قصص الخاقانی، جلد یکم، به کوشش حسن سادات ناصری، چاپ یکم، انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۴۱. گزارش شاملو درباره
قندهار مفصل است.

۵. مسأله ازبکان اهمیت بیشتری نیز داشت. در این باره اشاره‌های
بیشتری به سیستان شده است. نگاه کنید به: محمد معصوم بن خواجگی
اصفهانی: خلاصه‌السیر، تاریخ روزگار شاه صفی صفوی، به کوشش ایرج افشار،
چاپ یکم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۶ - ۲۵۵؛ عبدی بیگ شیرازی
(نوبدی): تکملة‌الآخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هجری قمری)، به کوشش
عبدالحسین نوابی، چاپ یکم، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۲، ۶۶؛ قاضی
احمدین شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی: خلاصه‌التواریخ، جلد یکم، به
کوشش احسان اشراقی، چاپ یکم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹،
ص ۱۹۲؛ سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی: تاریخ سلطانی، از شیخ
صفی تا شاه صفی، به کوشش احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات علمی،
تهران، ۱۳۶۶، ص ۶۰؛ امیر محمود بن خواند میر: ایران در روزگار شاه اسماعیل
و شاه طهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبایی، چاپ یکم، بنیاد
موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۷۱. این کتاب از سوی
مصححی دیگر با این مشخصات نشر یافته است: امیر محمود خواند امیر:
تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر)، به
کوشش سیدحسین جراحی، چاپ یکم، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۰. به نظر
می‌آید همین گزارش مبنای خبر قاضی احمدقمی در خلاصه‌التواریخ و اسکندر بیگ
ترکمان در عالم‌آرای عباسی قرار گرفته است. اما این نویسندگان به منبع خبر
خود اشاره‌ای نمی‌کنند.

۶. نگاه کنید به: عالم‌آرای عباسی، جلد ۲، ص ۴۶۳ - ۴۶۸.

۷. محمد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری: دستور شهیاران (سالهای
۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ هـ. ق. پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)، چاپ یکم، به
کوشش محمد نادر نصیری مقدم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران،
۱۳۷۳.

۸. همان کتاب، ص ۶۴.

۹. در متن دستور شهیاران براهوکی آمده است که نادرست است (ص ۶۴).

۱۰. همان، همانجا.

۱۱. همان، ص ۸۵ - ۸۴.

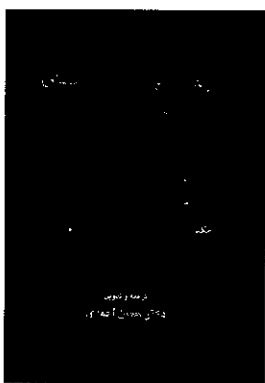
۱۲. همان، ص ۲۷۷.

۱۳. همان، ص ۲۷۸.

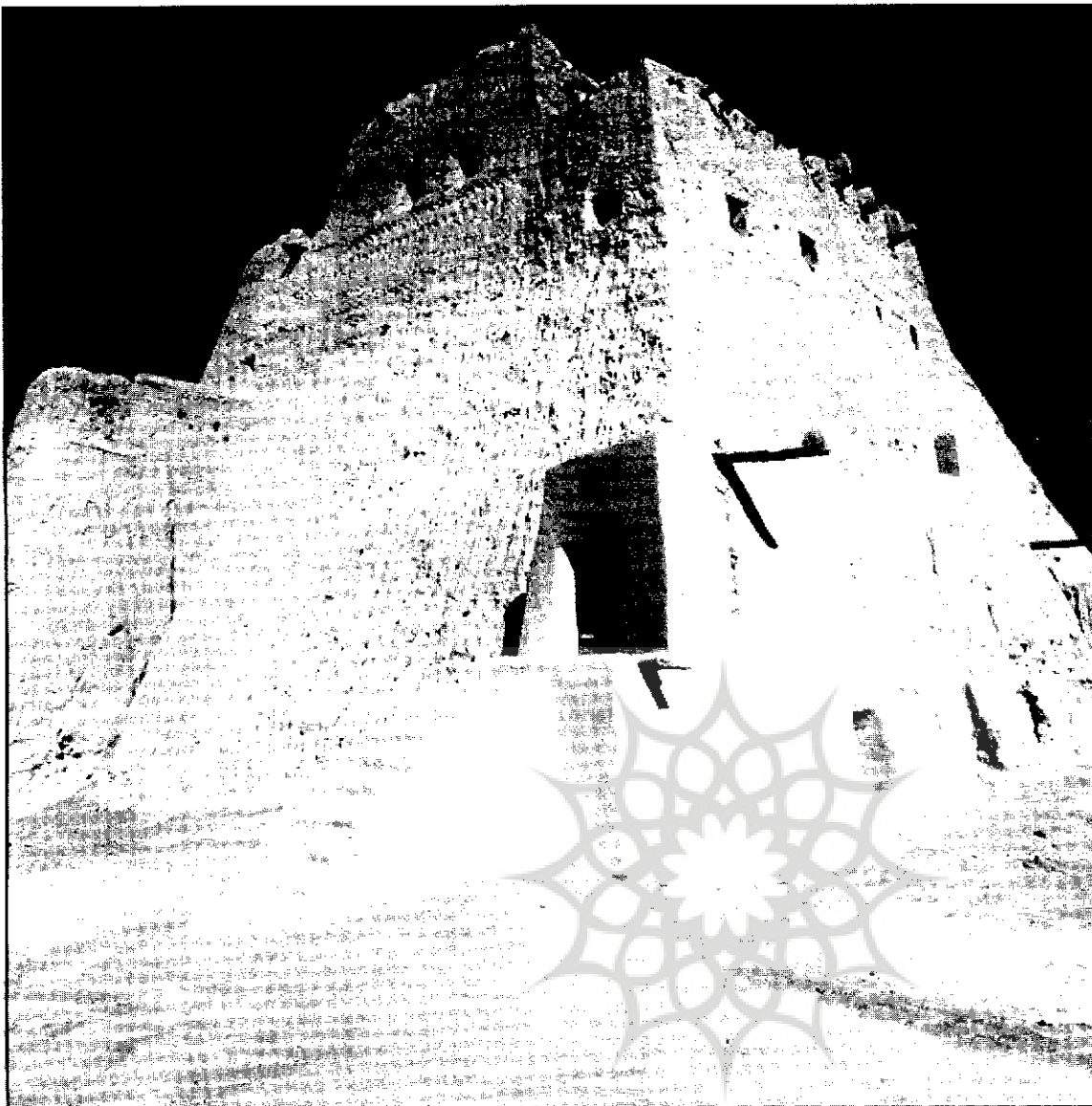
۱۴. منظور امیرخسرو دزکی رهبر شورش بلوچان است.

۱۵. همان، همانجا.

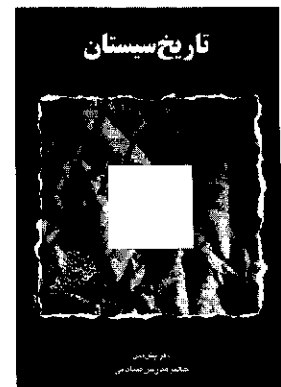
۱۶. به روزگار شکوه سیستان، این سرزمین فرمانروایی بومی داشت که
خویشتن را ملک می‌خواندند. در طبقات ناصری نوشته منهاج سراج، ظاهر
صفاری که در عصر سلجوقیان حاکم سیستان شد، نخستین ملک نامیده شده
است. این ملوک ادعا می‌کردند که از نسل کیکاوس هستند. نگاه کنید به:



**در میان آثار تاریخ نگاری
روزگار صفویان،
احیاءالملوک از این رو
اهمیت دارد که
عمدتاً درباره
سیستان است**



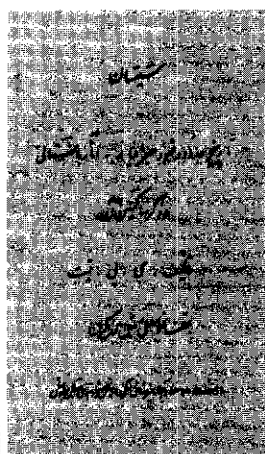
گزارش ملک شاه حسین
از اوضاع سیستان
در عصر
شاه عباس یکم صفوی
(۱۰۳۸-۹۹۶ ق/م)
۹-۱۶۲۸-۱۵۸۸ م)
به ویژه در خور
اهمیت بسیار است.
ملک شاه حسین
بیشتر رویدادهایی را که
در این عصر
گزارش می کند،
به چشم خویش دیده
است و مخصوصاً
گزارش او
در باره حکومت
رستم میرزا صفوی و
پس از او،
استقلال نسبی
ملوک سیستان در عهد
ملک جلال الدین کیانی
شایان توجه است



کتاب ماه تاریخ و جغرافیا / خرداد و تیر ماه ۱۳۸۰

- ۳۸- همان، ص ۱۵۸.
- ۳۹- همان، ص ۱۵۹.
- ۴۰- همان، ص ۱۵۹.
- ۴۱- همان، ص ۱۶۰.
- ۴۲- همان، ص ۱۶۱.
- ۴۳- همان، ص ۱۶۲.
- ۴۴- همانجا.
- ۴۵- همان، ص ۱۶۵.
- ۴۶- بدیع الزمان میرزا برادرزاده شاه تهماسب یکم بود که تا ۹۸۵ ق/م
۱۵۷۷. بر سیستان حکومت کرد. نیز نگاه کنید به: تاریخ سلطانی، پیشین،
ص ۵۷؛ تکملة الاخبار، پیشین، ص ۱۲۳؛ خلاصة التواریخ، پیشین، جلد یکم،
ص ۲۹۷، جلد دوم، ص ۶۴۴.
- ۴۷- ص ۱۷۳.
- ۴۸- احیاء الملوك، پیشین، ص ۳-۱۷۲.
- ۴۹- همان، ص ۸۰-۱۷۹.
- ۵۰- عالم آرای عباسی، پیشین، جلد یکم، ص ۲۰۶.
- ۵۱- خلاصة التواریخ، پیشین، جلد دوم، ص ۶۶۶.
- ۵۲- درباره رویدادهای ایام رستم میرزا در عالم آرای عباسی گزارشی آمده
است. نگاه کنید به: اسکندر بیک ترکمان، پیشین، جلد یکم، ص ۴۷۹ و
۴۸۱.۳ و ۴۸۷. رستم میرزا مدنی حاکم زمین داور بود. گویا وی بلندپروازتر از
آن بود که به حکومت این ناحیه خرسند باشد. نگاه کنید به: عالم آرای عباسی،
پیشین، جلد یکم، ص ۱۶۰، ۴۱۴، ۴۷۷، ۳-۴۸۲. همچنین احیاء الملوك، پیشین
ص ۳۰۱-۳۰۰ و ۴۷۳-۴۷۱. گزارشی درباره رستم میرزا در این اثر آورده شده
است: عبدالرزاق صمصام الدوله شاهنواز خان و عبدالحق بن شاهنواز. مائراامرا،
- ۱- کوشش مولوی عبدالرحمن و مولوی میرزا اشرف علی، کلکته، ۱۸۹۶-
۱۸۸۸، جلد سوم، ص ۵-۴۳۴. به نقل از:
- AUDREY BURTON: (The War of word
between Abd al-Mu'min and Shah Abbas',
Central Asiatic Journal, ۳۹/۱ (۱۹۹۵), P. ۵۵.
- ۵۳- بنابراین، این سخن که از عهد علیخان سربندی سه کوهه مرکز
حکومتی سیستان شده، چندان پایه‌ای ندارد.
- ۵۴- احیاء الملوك، ص ۳۳۷. آیا نمی‌توان احتمال داد که این کوه بلند
میان دریا، کوه خواجه بوده است؟
- ۵۵- احیاء الملوك، ص ۵-۴۶۴.
- ۵۶- همان، ص ۲-۴۵۱.
- ۵۷- نوشته او چنین است: «به رب کعبه قسم که از این سخن تا امروز
که ششم ماه مبارک رمضان سنه ثمان و عشرين و الف است، در دارالسلطنة
اصفهان به کتابت وقایع مشغولم، ده سال گذشته، امور غیر واقع نمی‌نویسم و
از صدق امور یک کلمه تجاوز نمی‌کنم.» (ص ۴۸۸).
- ۵۸- ص ۴۷۷.
- ۵۹- برای توصیف وی از اوضاع بلوچستان برای نمونه نگاه کنید به ص
۳۱۷، ۳۸۶ و ۴۷۲. او می‌نویسد که «نواب اشرف ممالک مکران را که پیوسته
داخل مملکت نیمروز بوده به شاهویر دی سلطان...» ص ۴۱۲.
- ۶۰- احیاء الملوك، ص ۲۵۲. راشکک از دیدگاه شعر فارسی نیز اهمیت دارد
چه انجمن‌های شعری در آن وجود داشته است. (ص ۲۵۴) پس از راشکک
منطقه جارونک چنین اهمیتی داشته است. (ص ۲۵۴) ملک شاه حسین می‌نویسد
که در تحولات بعدی، راشکک از اهمیت افتاد (ص ۴۲۰) و این تحولات احتمالاً
در پی سیاست‌های دولت صفوی برای محدود کردن ملوک روی داد.

ملک شاه حسین - مؤلف احیاء الملوک - بیشتر آگاهی های خویش درباره سیستان کهن را از تاریخ سیستان گرفته است. اما گزارش های همزمان او از دیدگاه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و سیستان بسیار پرارزش است. او گذشته از رویدادهای سیاسی مربوط به ملوک سیستان، به رویدادهای طبیعی مانند سیل و قحطی و ویرانی های ناشی از ریگ روان نیز اشاره می کند



- ص ۲۲۳.
 ۷۳- عالم آرای نادری، پیشین، جلد یکم، ص ۱۱۲، ۱۸۱ و ۱۸۳. حضور لطفعلی خان سیستانی به عنوان یکی از امیران نادر در نبرد با اشرف افغان.
 ۷۴- عالم آرای نادری، جلد یکم، ص ۵ - ۲۰۴.
 ۷۵- همان، جلد سوم، ص ۱۱۲۴ که از شورش علی قلی خان حاکم سیستان و برادرزاده نادرشاه سخن می گوید.
 ۷۶- همان، جلد سوم، ص ۱۱۸۱.
 ۷۷- همان، جلد یکم، ص ۳۷.
 ۷۸- همان، همان جلد، ص ۴۶.
 ۷۹- همان، همانجا.

۸۰- Ernest Tucker, 'Explaining Nadirshah: Kingship and Royal Legitimacy in Muhammad 1-2, Kazim Marvi's TARIKH-I alam - ara - yi Nadiri, IRANIAN Studies, Volum ۲۶, No ۱۹۹۲.

و ترجمه فارسی همین مقاله با این مشخصات:
 - ارزنت تاکر: «نادرشاه: مشروعیت سلطنت و پادشاهی در تاریخ عالم آرای نادری نوشته محمدکاظم مروی»، ترجمه منصور صفت گل، کتاب نخل، سال دوم شماره دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۷۴، ص ۱۵۳.
 ۸۱- عالم آرای نادری، پیشین، جلد سوم، ص ۱۱۲۶.
 ۸۲- همان کتاب، جلد دوم، ص ۴۸۸. منظور از عوامل گواهایی بودند که در کار شخم زمین در سیستان به کار گرفته می شدند. نادر در لشکرکشی به هند دستور داد تا «ده هزار عوامل» از سیستان به قندهار ببرند.
 ۸۳- شاید این امر گذشته از دلایل سیاسی و جنگی، دلایل طبیعی نیز داشته است. به درستی یادآوری می کند که سیستان و بلوچستان حتی در دولت صفویان و سلطنت نادرشاه نیز آنجا را به صورت منبع نیروی انسانی [برای] قوای خویش می نگریست هرگز به حالت مؤثری به تصرف حکومت های مذکور در نیامده بود. نگاه کنید به:

- جان. ر. پری: کریم خان زند، تاریخ ایران بین سال های ۱۷۴۷ - ۱۷۷۹، ترجمه علی محمد ساکی، چاپ یکم، نشر فراز، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۹۴. همو اشاره می کند که مرزهای طبیعی کویر لوت قلمروی فرمانروایی زندیه را از سرزمین دودمان افشاریه که از مدتی قبل در خراسان تابع احمدشاه درانی بودند جدا می کرد. (ص ۲۹۴).
 ۸۴- ابوالحسن غفاری کاشانی: گلشن مراد به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ یکم، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۰۰ و ۵۲۱.
 ۸۵- همان، ص ۵۲۱.
 ۸۶- میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی: مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، سنایی، طهران، ۱۳۶۲، ص ۱۹، ۲۱، ۵۳ و ۷۶.
 ۸۷- ابوالحسن بن محمد امین گلستانه: مجمل التواریخ شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج ساله بعد از نادرشاه به کوشش مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۰.
 ۸۸- همان، ص ۳۴۵.
 ۸۹- میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی: تاریخ گیتی گشا، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۸، ص ۸.
 ۹۰- همان، ص ۲ - ۳۸۱ - ۳۸۸.

۶۱- از تذکره خیرالبیان نسخه ای در ایران و در کتابخانه شخصی به نام فخرالدین نصیری امینی وجود داشته است. گویا این نسخه منحصر به فرد نیست زیرا نسخه دیگری از تذکره خیرالبیان در موزه بریتانیا وجود دارد.
 از تذکره خیرالبیان برمی آید که ملک شاه حسین دست کم تا سال ۱۰۳۶ ق / ۷ - ۱۶۲۶ م. حیات داشته است گرچه پس از آن از زندگی او خبری در دست نیست.

۶۲- «در میادی سن شیب... از هرات... به دارالزهاد سجستان افتاد. در آن ولایت شفقت خاص و عام سلاله دودمان ملوک عظام ناصر دین مبین شیعیان کرام... حاکم باستقلال کل الکاء زابلستان، ملک نصرت خان شامل حال این بی بضاعت گشته منصب استیفاء سرکار خویش را به این غریب دیار وقوف و شعور، رجوع و مقرر فرمودند.» ص ۱۰.

۶۳- برای نمونه نگاه کنید به تکاپوهای جنگی ملوک نیمروز که در صفحه های ۳۴۱ بعد، ۲۵۵، ۹ - ۳۵۸، ۴۱۷، ۳۶۶، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۷۳، ۳ - ۵۰۲ آمده است و از اهمیت و ارزش نیروی جنگی ملوک نیمروز در کنار نیروهای دولت مرکزی گزارش می شود. در بخشی از این تکاپوها خود ولی قلی شاملو که مستوفی ملک نصرت خان کیانی بود، شرکت داشت.

۶۴- گمنام: تذکره الملوک، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، همراه با سازمان اداری حکومت صفوی نوشته و. مینورسکی، ترجمه مسعود رحب نیا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۸۲. در تذکره الملوک آمده است که حاکم سیستان سالانه، یکپهزار و دو بیست و نود ویکتومان و چهارهزار و نهصد و هشتاد دینار مداخل و هزار نفر ملازم داشته است. در یک متن دیگر که مانند تذکره الملوک است. نویسنده می آورد که مداخل حاکم سیستان «مبلغ یکپهزار و هشتصد و هشتادوشش تومان و دهزار دینار و کسری» بوده و او هفتصد و هشتاد و سه نفر ملازم داشته است. همچنین اضافه می کند که در عصر شاه سلطان حسین حاکم سیستان «قول بیگی» حکومت کرمان شد و «از سبک امرای تا بین قندهار» بیرون رفت «اگر نه در وقتی که به کرمان حاکم تعیین می شد، حاکم سیستان قول بیگی دارالقرار قندهار بود.» نگاه کنید به:

- گمنام: القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، به کوشش یوسف رحیملو، چاپ یکم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۷۱، ص ۷۳.
 ۶۵- استرآبادی، میرزا مهدی خان: تاریخ جهانگشای نادری، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۵.
 ۶۶- همان، ص ۱۶۷.
 ۶۷- همان، ص ۷ - ۹۶.
 ۶۸- همان، ص ۹۹ - ۹۸ گزارش این شورش را استرآبادی در اثر خویش آورده است.

۶۹- استرآبادی اشاره می کند که نادر برای رسیدن به قندهار از کرمان و بیابان گرگ گذشت. (ص ۳۶۹)
 ۷۰- همان، ص ۲۰۳، ۷۰ - ۲۶۹، ۳۱۹.
 ۷۱- مروی، محمدکاظم: عالم آرای نادری، به کوشش محمد امین ریاحی، زوار، تهران، ۱۳۶۴، ۳ جلد.
 ۷۲- برای نمونه نگاه کنید به گزارش های او درباره عبدالله خان بلوچ و محمدخان بلوچ در جلد یکم ص ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۷ - ۹۵، ۳۳۱، ۲۹۰، ۲۹۵. مسأله بلوچها و قزلباشان در جلد دوم ص ۵۱۳ و مسأله محبت خان بلوچ در ص ۳۲ - ۵۳۰ و رویداد تسلیم شدن بلوچستان در ص ۵۳۷ و حضور محمدخان بلوچ در خدمت شاه تهماسب دوم و اهمیت بلوچستان در جلد یکم